

شیخ ابوسعید ابو الخیر

نام شریفش فضل اله کنیتش ابوسعید و نام پدرش ابوالخیر از عرفای بزرگ سده چهارم و نیمه اول سده پنجم هجری است. در سال ۳۵۷ هجری در مهنه از قراء خراسان بدنیا آمده و در سال ۴۴۰ در مهنه درگذشت بدین سبب او را شیخ مهنه نیز خوانند. و محمد منور مؤلف اسرار توحید نواده اوست. و شیخ ابوالفضل سرخسی پیر طریقت او بوده مرحوم رضا قلیخان هدایت در ریاض العارفین در شرح احوال او چنین می نگارد.

فضل الدین ابوالخیر. از صغیر سن ریاضات شاقه میکشید و شراب ذوق و حال میچشید. لقمان سرخسی که از مجانبین عاقل و از مجاذیب کامل بود، او را به شیخ ابوالفضل سرخسی سپرده تا تربیت نمسود. و بصحبت جمعی از بزرگان رسیده و زحمت بسیار از ابنای زمان دیده چهارده سال در ابتدای حال مجذوب بود و بوادی دشت خاوران. راه می پیمود و خار صحرا میخورد و بالاخره کارش بجائی رسید که چهار صد اسب بازین و ستام به پیشاپیش جنیبت میکشیدند. بعضی از محققان نگاشته اند که ابوسعید ابی الخیر معاصر باباطاهر عریان بوده. و او را میتوان در عداد اولین سخنگویان فارسی زبان مذهب تصوف بحساب آورد. ابوسعید عارفی خوش زبان و شیرین بیان و شکسته نفس و مهربان بود. مال از توانگران میگرفت و بدرویشان میداد کینه جوئی را دوست نداشت. با همه یار همه بود حتی با دشمنان خود مدارا میکرد و داستان ابوالقاسم قشیری را که ابوسعید را دوست نداشت به نقل از اسرار التوحید چنین آورد:

روزی برزبان استاد امام رفت که بوسعید حق سبحانه و تعالی را دوست
 نمیدارد. و حق سبحانه ما را دوست میدارد. و فرق این است که ما پلیم و
 بوسعید پشه. این خبر به نزدیک شیخ ما آوردند شیخ آنکس را گفت: برو به
 نزدیک استاد امام شو. بگو که آن پشه هم توئی. ما هیچ چیز نیستیم. و ما خود
 در این میان نیستیم. آن درویش بیامد و آن سخن با استاد امام بگفت استاد امام
 از آن ساعت باز قول کرد که نیز به بد شیخ ما سخن نگوید و نگفت تا آنگاه که
 بمجلس شیخ آمد و آن داوری با موافقت و الفت بدل گشت.

و شیخ عطار در تذکره الاولیاء او را چنین توصیف میکند.

آن فانی مطلق. آن باقی برحق. آن محبوب الهی آن معشوق نامتناهی.
 آن نازنین مملکت. آن بستان معرفت، آن عرش فلک سیر. قطب عالم. ابو
 سعید ابوالخیر پادشاه عهد بود بر جمله اکابر مشایخ.

و از هیچکس چندان کرامت و ریاضت نقل نیست که از او.

در تفسیر و احادیث و فقه و علم طریقت حظی وافر داشت و در عیوب
 نفس دیدن و مخالفت هوی کردن باقصی الغایت بود و از این جهت بود که
 گفته اند.

هر جا که سخن ابوسعید رود همهٔ دلها را وقت خوش شود و آتشکده آذر
 در شرح حالش چنین نویسد که:

ابوسعید پسر ابوالخیر است. شبی ابوالخیر بیدار بود مشاهده نمود
 که فرزندش از خانه بیرون رفته او نیز متعاقب او برفت تا هر دو از حصار مهنه
 بیرون آمدند ابوالخیر دید که ابوسعید میخ آهنی بر کنار چاهی کوفت و ریسمانی
 بر آن بست و خود را بر آن ریسمان سرنگون در چاه آویخته مشغول تلاوت
 شده و تا صبح ختم قرآن کرده و صبح باروی نورانی چون ماه نخب از چاه برآمد.
 بانوجه نداستان آتشکده مسلم است که ابوسعید ابوالخیر نیز مانند خواجه

شیراز. هرچه دارد همه از دولت قرآن دارد.

علی ای حال دوربایعی زیر از ابوسعید ابوالخیر است که در آتشکده ثبت است
ای برهنم آن عارض چون لاله پرست رخسار نگار چارده ساله پرست
گر چشم خدای بین نداری باری خورشید پرست شونه گوساله پرست

سیمایی شد هوا وزنگاری دشت ای دوست بیاو و بگذراز هرچه گذشت
گرمیل وفاداری اینک دل و اینک جان ورعزم جفا داری اینک سرو اینک طشت
و رباعی زیر را بنام ابوسعید ابوالخیر ذکر نموده اند.

جاننا بزمین خاوران خاری نیست کش بامن و روزگار من کاری نیست
با لطف و نوازش جمال تو مرا در دادن صد هزار عاری نیست
و اما رضا قلیخان هدایت در ریاض العارفین از اشعار ابوسعید پانزده
رباعی ذکر و ثبت نموده و تک بیتی بشرح زیر

بزر قبه تقدیس مست مستانند که هر چه هست همه صورت خدادانند
ما از نظر اختصار چهار رباعی انتخاب نموده ایم. از ریاض العارفین

سرتاسر دشت خاوران سنگی نیست کز خون دل و دیده بر آن رنگی نیست
در هیچ زمین و هیچ فرسنگی نیست کز دست غمت نشسته دلتنگی نیست

غازی بره شهادت اندر تک و پوست

غافل که شهید عشق فاضلتر ازوست

در روز قیامت این بدان کی ماند

کاین کشته دشمن است و آن کشته دوست

فردا که زوال شش جهت خواهد بود

قدر تو بقدر معرفت خواهد بود

در حسن صفت کوش که در روز جزا

حشر تو بصورت صفت خواهد بود

* * *

راه تو بهر قدم که پویند خوش است

وصل تو بهر سبب که جویند خوش است

روی تو بهر دیده که بینند نکوست

نام تو بهر زبان که گویند خوش است

و اما نثر او در ص ۴

و در نثر نیز سخنانی نیکو در معرفت دارد که در ریاض العارفين هدايت

چنين آمده است که:

گفت: حجاب درميان خلق و خالق زمين و آسمان و غيره نيست پندار

و معنی ما حجاب است اگر ازميان برگريريم باو رسيم.

شوشگاه: * * * مطالعات فرهنگی

و گفت: تصوف آن است که آنچه در سرداری بنهی و آنچه در کف

داری بدهی. و از آنچه بر تو آید بجهی.

* * *

و گفت: مرد کامل آن است که در میان خاق نشیند. وزن گیرد و داد و

ستد کند. و با همه آمیزد. و یکدم از خدا غافل نباشد.

* * *

و نیز در تذکرة الاولیا شیخ عطار سخنانی بسیار از وی نقل است و

باختصار چنین است که

گفت: بعد هر ذره راهی است بحق اما هیچ راهی بهتر و نزدیکتر از آن نیست که راحتی بدل مسلمانی رسد. ما بدین راه راه یافته‌ایم

* * *

درویشی گفت خدای را از کجای جوئیم
گفت: کجاش جستی که نیافتی. اگر يك قدم بصدق.
در راه طلب کنی در هر چه نگری او را بینی

* * *

گفت: مریدان خویش را که. ما رفتیم و سه چیز بشما میراث گذاشقیم
رفت و روی. شست و شوی. گفت و گوی

* * *

گفت: فردا صدهزار باشند بی طاعت. خداوند ایشان را بیمارزد.
گفتند ایشان که باشند. گفت قومی باشند که سرور سخن ما
جنابانیده باشند.

باری در هنگام نزع از وی پرسیدند که در پیشی تا بوتش از قرآن
چه خوانند.

گفت: قرآن بزرگتر از آن است که برمن بخوانند و این دو بیت کافی
خواهد بود:

بهبتر ازین در جهان همه چه بود کار

دوست بر دوست رفت یار بر یار

آن همه اندوه بود وین همه شادی

آن همه گفتار بود و این همه کردار